**سيره عملى واخلاقى امام هشتم (عليه السلام(**

 بى گمان ديده گشودن بر آفتاب كارى ناشدنى است، چونان كه پريدن در آسمان بلند.  
  
شناخت خدايى مردان برخاسته از بوستان عترت، نه براى هر بال بشكسته‏اى شدنى، چه آنان كه بر آفتاب ديده گشوده‏اند جز سايه مژگان خويش نديده و آنها كه در آن آسمان پريده‏اند جز شكسته بال خويش را نيافته‏اند.  
  
با اين همه شايد بتوان ديده بر پرتويى از آفتاب كه بر زاويه‏اى تابيده است دوخت و در آن نشانها از حقيقت نور يافت كه نور، همه يك گوهر است.  
  
با چنين اعترافى به يكى از جنبه‏هاى پند آكنده حيات امام روى مى كنيم و دست كوتاه خويش را به درياى ناشناخته كرانه «خوى ستوده امام» فرو مى بريم تا مرواريدى چند برگيريم و فراروى گذاريم.

**عبادت امام**

براى آنان كه بودن را مفهومى جز بنده بودن ندانند، پرستش نه يك «تكليف»، بلكه معناى زندگى و راز جاودانگى است.در نگاه آنان خدا پرستيدن نه يك واجب است كه بايد از سر گذراند و برائت ذمه حاصل كرد، بلكه شهيد شيرينى است كه بايد چشيد و در آن روح بودن و ماندن را يافت.  
  
از اين روى، اگر درباره خداپرستى اين گونه كسان كه امام پيشاپيش همه آنان است سخنى گفته شود سخن از «اندازه عبادت» نيست، بلكه سخن از «چگونگي» است.آنان بنده بودن را مايه افتخار، بندگى كردن را مايه سربلندى، و سر فرود آوردن در برابر خواست آشكار و پنهان خداوند را اساس سرافرازى شمردند.  
  
اين معناى سخن هشتمين امام است كه مى گويد: «به بندگى خدا افتخار مى كنم.»همين حقيقت است كه بدخواهان او را ناخواسته بر آن مى دارد كه اعتراف كنند او پرستشگرترين همه زمينيان است.  
  
و در ميان همه فرزندان عباس و على(ع) با فضيلت‏تر، پرهيزگارتر، ديندارتر، و شايسته‏تر از او نديده‏اند.  
  
در پرتو توجه به چنين برداشتى از مفهوم عبادت در نظر امام است كه مى‏توان براى خواندن هزار ركعت نماز در شبانه روز، سجده هاى طولانى پس از نماز صبح، روزه‏هاى مكرر، شب زنده‏داريهاى پر رمز و راز و همدمى هميشگى با قرآن تفسيرى شايسته يافت، يا به درك حقيقت اين سخن نايل آمد كه كسى درباره آن حضرت مى‏گويد: «به خداوند سوگند مردى نديدم كه بيش از او از خدا پروا كند، بيش از او در همه اوقات به ياد خدا باشد، و بيش از او از خدا بترسد.»  
  
گوينده اين سخن نه كسى از شاگردان او، بلكه فرستاده دستگاه خلافت، رجاءبن ابى ضحّاك است كه به عنوان گماشته مأمون به مدينه رفته تا امام را زير نظر گيرد و با خود به مرو برد.او در ادامه سخن خود مى گويد:   
«شب هنگام كه به بستر مى رفت بسيار فرآن تلاوت مى كرد، و چون بر آيه‏اى كه در آن يادى از بهشت يا دوزخ بود مى‏گذشت مى گريست و از خداوند بهشت مى خواست و از آتش به او پناه مى جست...چون ثلث آخر شب فرا مى‏رسيد از بستر بر مى‏خواست و به تسبيح و تحميد و تهليل و استغفار مى‏پرداخت.پس از آن مسواك مى كرد و سپس به نماز شب مى‏ايستاد.او نماز جعفر طيار را چهار ركعت به جاى مى‏آورد و اين ركعتها را در شمار ركعتهاى نماز شب مى‏آورد.»  
  
امام براساس همين برداشت همواره با قرآن همدم بود و به گفته ابراهيم ابن عباس حتى سخن او، پاسخهايى كه مى داد و مثالهايى كه مى‏آورد همه برگرفته از قرآن بود و كتاب الهى را هر سه روز يك بار ختم مى‏كرد.  
  
او خود در اين باره فرمود: «اگر مى‏خواستم قرآن را در كمتر از سه روز ختم مى كردم.اما من به هر آيه‏اى كه مى‏رسم در آن مى‏انديشم و در اين امر درنگ مى‏نمايم كه درباره چه و به چه هنگام نازل شده و بدين سبب است كه آنرا در سه روز ختم مى‏كنم.»  
  
هم بر اين اساس است كه امام هر برترى را به تقوا مى داند و حتى به ديگران نيز حق مى‏دهد كه اگر بتوانند بيش از او از تقوا بهره‏مند شوند از او برتر باشند، چونان كه در پاسخ مردى كه سوگند ياد كرد او بهترين مردم است، فرمود: «اى مرد! سوگند مخور، برتر از من كسى است كه بيشتر تقواى خدا داشته و در برابر او فرمانبردارتر باشد.به خدا سوگند هنوز اين آيه نسخ نشده است كه برترين شما پرهيزگارترين شماست.»  
  
همو در جايى ديگر نيز فرمود: «اى زيد، از خدا بترس كه آنچه بدان رسيده‏ايم تنها به كمك تقوا ميسر شده است.»  
  
او همين تقوا، خداترسى و فرمانبرى را معيار و نشان شيعه بودن نيز مى‏خواند و به يكى مى گويد: «هر كدام از پيروان ما كه خدا را فرمان نبرد از ما نيست، و تو اگر از خدا فرمانبرى از ما خاندان هستي.»

**زهد و ساده زيستن**

روشن است آن كه با خدا چنين پيوندى جانمايه دارد ديگر دل در پى جز او نمى‏گذارد و جز اويى به ديده وى نيايد تا دلش از آن ياد كند.آن كه خدا را يافته و سراى لقاى او را مى شناسد سراى ناپايدار كنونى را جز باتلاقى نمى‏داند كه هر چه به درونش نزديكتر شوى رهايى از آن دشوارتر و مرگ و نيستى حتمى مى‏شود.  
  
چنين است كه امام دنيا را سرايى آكنده از شر و بدى مى‏شمرد و از شر آن به خداوند پناه مى برد و راه رهايى را «زهد و پارسايى» مى‏بيند و مى فرمايد: «به وسيله زهد و بى‏رغبتى به دنيا نجات از شر دنيا را مى جويم.»  
  
محمدبن عباد مى گويد: «رضا عليه السلام تابستان بر حصير و در زمستان بر پلاس مى نشست و جامه‏هاى خشن بر تن مى‏كرد و تنها هنگامى كه در جمع مردمان حضور مى يافت جامه رسمى مردمان را مى‏پوشيد.»  
  
يك بار سفيان ثورى او را ديد كه جامه‏اى از خز برتن كرده است.او را گفت: «اى پسر پيغمبر! چه خوب بود لباس پايينتر از اين مى‏پوشيدى!» فرمود: «دستت را پيش آر.»پس دست او را به گريبان خود برد و او ديد كه در زير جامه بوريايى بيش نيست.آنگاه فرمود: «اى سفيان، آن جامه خز براى خلق اين لباس ژنده براى حضرت حق است.»  
  
اباصلت هروى نيز درباره آن حضرت مى‏گويد: «او غذايى ساده و خوراكى اندك داشت.»امام حتى زمانى كه رسماً وليعهد خلافت بود از همان زهد و پارسايى و ساده زيستى جدايى نداشت.  
  
شكايتى كه يكى از كنيزان خانه از وضع رفاهى و معيشتى دارد گواه اين حقيقت است.آن كنيز كه زمانى در خانه مأمون، اندكى در خانه امام رضا عليه‏السلام و پس از آن در خانه عبدالله‏بن عباس بوده است اين سه دوره را چنين ترسيم مى‏كند:   
  
«ما در سراى او (مأمون) در بهشتى از خوردنى و آشاميدنى و عطر و دينار بسيار بوديم پس از چندى مأمون مرا به حضرت رضا عليه‏السلام بخشيد و چون به خانه او رفتم همه آن رفاه و خوشى را كه داشتم از دست دادم.در آنجا سرپرستى بر ما نظارت داشت كه ما را شب بيدار مى كرد و به نماز وا مى‏داشت و اين از هر چيز براى ما سخت‏تر بود و من آرزو مى‏كردم از خانه او به جايى ديگر روم، تا آنكه مرا به عبدالله‏بن عباس يخشيد و چون به سراى او رفتم چنان بود كه گويا به بهشت در آمده‏ام.»

**برخورد با مردم**

امام عليه ‏السلام در برخورد با مردمان چهره راستين اسلام را ترسيم مى كرد، آن هم در عصرى كه جلال و شكوه پوشالين دستگاه خلافت از اين آيين، سيمايى ديگر ارائه مى‏داشت.  
  
نخستين نكته اينكه او ديگران را هم داراى ارزش انسانى مى‏دانست و از اين ديدگاه با آنان برخورد مى‏كرد.ابراهيم‏بن عباس مى‏گويد:   
«هيچ نشنيدم و نديدم كسى برتر از ابوالحسن رضا عليه‏السلام باشد.بر هيچ كس به سخن خويش بى‏مهرى و ستم روا نداشت، سخن هيچ كس را نبريد، هيچ نيازمندى را بى‏پاسخ نگذاشت، پاى خود در حضور هيچ كس دراز نكرد، در پيش هيچ كس لم نداد، هرگز غلامان و وابستگان خويش را ناسزا نگفت، به گاه خنده قهقهه نزد، بر سفره غلامان و وابستگان خود مى‏نشست، بسيار در پنهان صدقه مى‏داد و به ديگران كمك مى‏كرد.»

او حتى در برخورد با غلامان و خادمان هرگز حاضر نبود كرامت انسانى آنان را ناديده بگيرد و چيزى از حقوق آنان فرو گذارد. او حتى در ريزترين نكته‏ها اين كرامت را پاس مى‏داشت.  
  
ياسر خادم آن حضرت مى‏گويد: امام رضا عليه السلام به ما فرمود: «اگر بر بالاى سر شما ايستادم و در حال غذا خوردن بوديد بلند نشويد تا غذا خوردن را به پايان بريد.» گاه يكى از ما را مى‏خواست و چون به او مى گفتند در حال غذا خوردن است مى‏فرمود : «بگذاريد تا غذايش را بخورد.»  
  
او هيچ اندرز گونه‏اى را كه با اصل كرامت انسان ناسازگار باشد نمى پذيرفت و همچنان بسادگى و دورى از تكلف در برخورد با ديگران ادامه مى‏داد.  
  
يكى از مردمان بلخ مى گويد: در سفر امام به خراسان همراه او بودم.روزى سفره غذايى طلبيد و همه خدمتكاران و غلامان را بر سر آن سفره گرد آورد.گفتم: جانم به فدايت، خوب بود براى اينها سفره‏اى جداگانه مى گستردى! امام فرمود: «خاموش! كه خدا يكى است، پدر و مادر در همه ما يكى است و پاداش هر كس نيز به كردارهاى اوست.»  
  
او هرگز از برآوردن نياز ديگران روى برنتافت و چونان كه شيوه اين خاندان و سرشت امامان است گشاده دستى و بزرگوارى را به غايت مى‏رساند، البته از آن پرهيز داشت كه در برابر دادن چيزى به ديگران و برآوردن كارى براى آنان كرامت انسانى را از ايشان بستاند.  
  
داستان آن مرد خراسانى مشهور است كه چون از در راه ماندگى خود سخن به ميان آورد و از امام كمكى خواست تا پس از رسيدن به شهر خود آن را از جانب ايشان صدقه دهد، به او فرمود تا بنشيند، و پس از آنكه اطرافيان رفتند به اندرون رفت و بى‏آنكه به خانه باز گردد دست از فراز در آورد و مرد خراسانى را خواست و دويست دينار به او داد و فرمود:   
«اين دويست دينار را بگير و خرج راه كن و عوض آن از طرف من صدقه هم نده.بيرون برو كه نه من تو را ببينم و نه تو مرا.» چون بيرون رفت يكى پرسيد: فدايت شوم، كرم و گشاده دستى شما بسيار است، اما چرا از آن مرد روى پوشانديد؟ فرمود: «از بيم آنكه مبادا خوارى حاجت خواستن را بدان سبب كه حاجت او برآوردم در جهره‏اش ببينم.آيا نشنيدى سخن رسول خدا صلى الله عليه و آله را كه فرمود: آن كه نيكى خود را بپوشاند كارش برابر هفتاد حج است.»  
  
مردى چنين گشاده دست است كه چون يكى به او مى گويد: مرا به اندازه مردانگى خويش عطا ده، در پاسخ مى فرمايد: «اين در توانم نيست»، و آن گاه كه او مى گويد: مرا به اندازه مردانگى خودم عطا ده مى‏فرمايد: «اين شدنى است.»  
  
همين امام است كه چون تمام دارايى خود را در روز عرفه با تهيدستان قسمت مى‏كند و كسى مى گويد: چه زيان بزرگى كردى! در پاسخ مى فرمايد: «اين زيان نيست، بلكه سود است.آنچه را به وسيله‏اش پاداش و بزرگوارى فراهم آورده اى زيان مدان.»  
  
امام با آن همه گشاده دستى - كه به جاى خود رواست - هرگز اين صفت شايسته را برابر نهاده اسراف و تبذير ريخت و پاش نمى‏داند و از كوچكترين كوتاهى در اين باره نمى‏گذرد، چونان كه به گفته خادم آن حضرت ياسر، روزى كه غلامان ميوه خورده و نيمخورده آنها را ريخته بودند برآشفته به آنان مى‏فرمايد: «سبحان الله! اگر از آن بى‏نيازيد كسانى هستند كه به آن نياز دارند؛ آنرا به كسى بدهيد كه نيازمند است.»  
  
اين شخصيت متعادل است كه از سويى در برخورد با فروتران فروتنى مى كند و چون تنها مى شود فارغ از كارهاى رسمى و دولتى اطرافيان خود از كوچك و بزرگ را گرد مى‏آورد، با آنان سخن مى گويد، با آنان همدم مى‏شود، و حشمت از خويش فرو مى‏نهد تا با او همدم شوند؛ و از سوى در برابر آن كه خود را در ظاهر پرشكوه خلافت آراسته است سربلند و سرافراز مى‏ايستد و چون از او مى‏شنود كه دوست دارد جامه خلافت بر تن او كند در پاسخ مى‏فرمايد:   
« اگر خلافت از آن توست تو را حق آن نيست كه جامه‏اى را كه خدا بر تنت كرده است بر تن ديگران كنى و اگرخلافت از تو نيست روا نيست آنچه را از تو نباشد به من بدهى.»امام در برابر او موضع خويش در برخورد با خويشتن و هم در برخورد با دنيا را چنين ترسيم مى‏كند:  
  
« به بندگى افتحار مى‏كنم،  
...با بيرغبتى به دنيا، رهايى از شر دنيا را مى‏جويم،  
...با دامن در كشيدن از حرامها نايل آمدن به سودهاى حقيقى را اميدوارم،  
...با فروتنى در اين سراى، بلندى نزد خداوند را خواهانم.»

منبع: پایگاه آوینی